



Shaere.ir

«آشنشان»

صبح شدو برخاستی از بستر
چیدم بساط چای و صبحانه
بوی سنگگی به مشامت خورد
گفتی مادر، امید این خانه
گفتم ای نور چشمم پسر
بی تو دنیام تیره و تار است
دلخوشم که بعد از پدرت
پسر خوب و مشغول کار است

نشست بوسه ای به دستانم
گرم از آن حالت رویایی
کاش در آغوش میگرفتمت مادر
یا که میخواندمت لالایی

لبخند آخرت در آستانه ی در
آتش، انداخته بر این جگرم
یا که صدای همیشگی تو
مادر از سر راه چه بخرم؟

رفتی و لرزی به دلم افتاد
نگاهم دوباره به آن قامت
گویی که دیدار آخر ما بود
بمیرم برای دل ناکامت

آتش از کجا زبانه گرفتی تو
نسوزان سایبان سرم را
یتیم بودو بزرگش کردم
نسوزانی بال و پر را

مادری چشم به راه مانده
عروسی لباس نو می پوشد
کودکی در انتظار پدرش
در گرفتن شماره می کوشد

ستاره فرخنده نژاد

۱